

بجای شماره ششم شهریورماه ۱۳۲۹  
مجله یغما

# کتیبه های پهلوی

خطابه

پرفسور و . ب . هنینگ

استاد مدرسه السنه شرقیه ( دانشگاه لندن )

در « انجمن ایران شناسی »

پژوهنده ترجمه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد آملی معین

استاد دانشکده ادبیات ( دانشگاه تهران )

تهران ۱۳۲۹ شمسی

چاپخانه مجلس



آقای پروفیسور و . ب . ہنینگ  
استاد مدرسہ السنہ شرقیہ (دانشگاہ لندن)

## مقدمه

آقای پروفیسور والتر هنینک استاد السنه قدیمه در دانشگاه لندن از بزرگان علما و محققین جهان است که درباره وی تا کنون دو مقاله در مجله یغما بچاپ رسیده است، یکی در شماره فروردین ۱۳۲۹ صفحه ۱۷ بقلم آقای مجتبی مینوی، و یکی در شماره هشتم ۱۳۲۸ صفحه ۳۷۴ بقلم جناب آقای تقی زاده مد ظله .

این استاد نامی، با اقدام و اهتمام جناب آقای تقی زاده رئیس محترم مجلس سنا، بدعوت دولت شاهنشاهی ایران برای قالب گیری و قرائت کتیبه های پهلوی روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۸ بایران آمدند و مدتی در فارس، در متون پهلوی تنبّعات دقیق کردند و روز ۲۲ تیرماه ۱۳۲۹ بلندن مراجعت فرمودند .

چند روز پیش از مراجعت، بدرخواست آقای ابراهیم پور داود استاد دانشگاه طهران و رئیس انجمن ایران شناسی در محلّ انجمن (دبستان گیو) که عموم بزرگان علم و ادب حضور داشتند در باره کتیبه های پهلوی سخن رانند که بسیار جالب و جاذب افتاد. در این مجلس با شکوه، نخست آقای پورداود، در مقامات علمی پروفیسور هنینک سخنی چند گفت، و آنگاه آقای هنینک بزبان انگلیسی خطابه ای ایراد فرمود، و از آن پس آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه متن خطابه اصلی ایشان را که بفارسی ترجمه کرده بود قرائت کرد .

رساله حاضر شامل متن سخنرانی آقای پروفیسور هنینک بانگلیسی است که بعنوان مقدمه ایراد شده، و نیز ترجمه دقیق مقاله اصلی ایشان است باهتمام آقای دکتر محمد معین. در انتشار این رساله اداره مجله یغما افتخار دارد و میباید، چه تا کنون تحقیقاتی چنین دقیق و عمیق و بدیع درباره کتیبه های پهلوی در جهان انتشار نیافته است .



آقای محمد تقی مصطفوی رئیس محترم اداره باستان شناسی که از طرف وزارت فرهنگ سمت راهنمایی آقای پروفیسور هنینک را در مسافرت منطقه فارس و مشاهدت آثار باستانی داشته گزارشی مفصل بوزارت فرهنگ داده اند که در مجله آموزش و

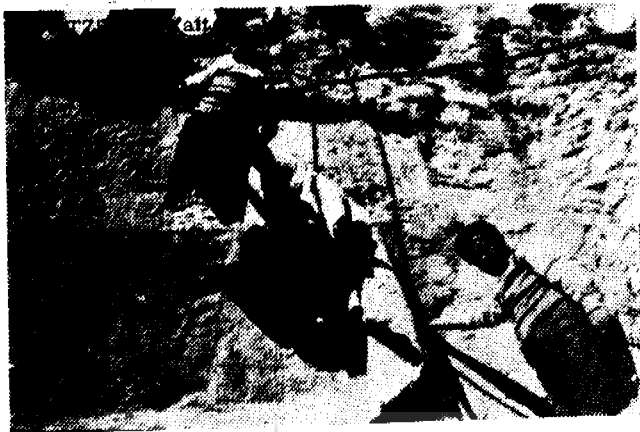
پرورش بچاپ رسیده است ( شماره دهم سال بیست و چهارم - تیر ۱۳۲۹ ) و مناسب دانستیم در پایان این مقدمه قسمتی از مطالب آن را نقل کنیم :

عصر ۲۹ اسفند ۱۳۲۸ آقای پروفیسور هنینک در میدان مهر آباد از طیاره فرود آمدند و به مهمانخانه دولتی در بند راهنمایی شدند .

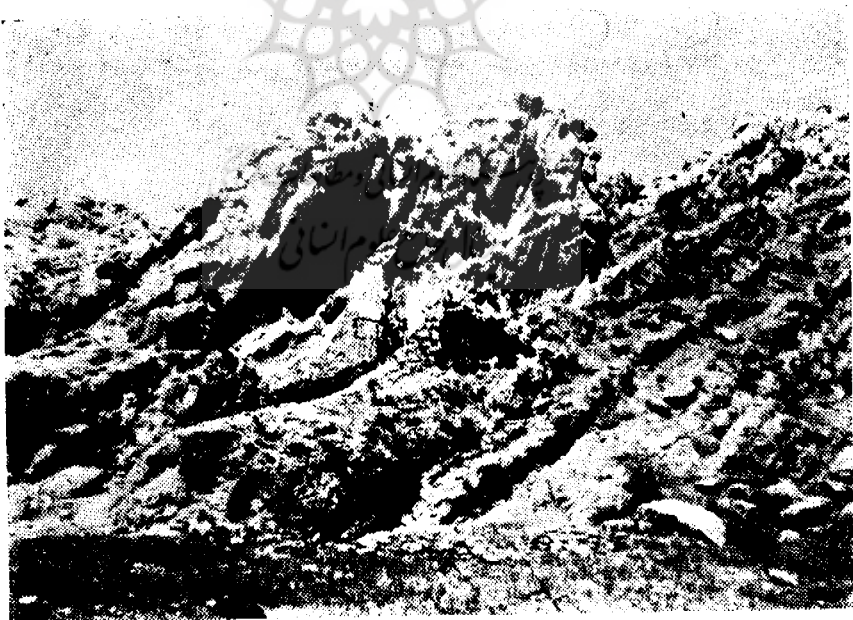
سوم فروردین پس از تهیه و حمل لوازم قالب گیری کتیبه های باستانی ، متفقاً بفارس عزیمت کردیم و روز بعد بتخت جمشید رسیدیم . در مدت ده روز « کعبه زردشت » و کتیبه های پهلوی « نقش رستم » و « نقش رجب » مکرراً باز دید شد و آزمایشهایی نیز در قالب گیری بعضی از کتیبه ها بعمل آمد ، و از آن پس با کومک فرهنگیان از کتیبه های ساسانی و اشکانی و یونانی کعبه زرتشت و کتیبه بزرگ پهلوی که در نقش برجسته معروف شاپور و والرین در نقش رستم موجود است و همچنین از کتیبه های پهلوی نقش رستم قالب گیری شد .

چون کتیبه سرمشهد بزرگترین کتیبه های پهلوی است و قالب گیری از آن بسیار لازم بود با اینکه راه کوهستانی و ناهموار و سخت است بدانجا عزیمت کردیم . نقش برجسته این کتیبه ؛ بهرام دوم پنجمین شهریار ساسانی را در حال کشتن دو شیر می نمایاند . سه نفر پشت سروی ایستاده اند و نفروسطی که دست بهرام دوم را گرفته است زنی است مظهر الهه « آناهیتا » . این نقش برجسته ۵/۴ متر است . در قسمت بالای آن از اواسط نقش بطرف راست ، کتیبه بزرگی است بخط پهلوی ساسانی بطول ۳۰/۵ و عرض ۷۰/۲ متر .

گذشته از اینکه ارتفاع این کتیبه از سطح زمین زیاد است سخره پائین نقش سرایشیب و لغزنده و دارای نوکی تیز از راست بچپ است که اگر وسایل چوب بست هم فراهم میبود استوار داشتن آن محال بنظر میرسید . بالاخره باراهنمائی آقای ذوالفقار خان ، از کلاتران سالخورده قشقائی ، و مساعدت وی ، طنابهایی محکم از بالای کوه بیابین آویختند و آقای علیمراد برزو از مستخدمین تخت جمشید در جوال جای کرد و او را تا محاذی کتیبه بیابا بر کشیدند و این صحنه ورزشکاری و بندبازی سه ساعت مدت گرفت تا کتیبه مزبور قالب گیری شد .



قالب گیری کتیبه « سرمشهد »



کوهستان سرمشهد - نقش بهرام (دو کتیبه بزرگه، بهلوی)

**بقلم: استاد و.پ. هنینگ**

ترجمه: دکتر محمد مبین

## کتیبه های پهلوی

چون اینجانب برای تتبع ذر کتیبه های پهلوی فارس بایران آمده ام، مناسب است در حضور انجمن فضایی حاضر در باب کتیبه های پهلوی عموماً و کتیبه های مکشوفه فارس خصوصاً سخن رانم.

کتیبه هایی که در خارج فارس کشف شده اند باستانی یکی - یعنی کتیبه بزرگ پایکولی Pâikuli - کم اهمیت میباشد. متن این کتیبه که در خارج از سرحدات کنونی ایران جای دارد، توسط استاد مرحوم هرتسفلد، تقریباً درسی سال قبل بچاپ رسیده است. تحقیق جدید در این خصوص هر چند مطلوب مینموده، چندان امکان پذیر نبوده است.

خطی که در کتیبه های پهلوی بکاررفته توسط Silvestre de Sacy سیلوستر دُسانی قریب یکصد و شصت سال پیش کشف و حل شده است. کشف وی شاهکار نبوغ و جالب تحسین بسیار است؛ اما هم از روزگار وی، به تتبع کتیبه ها چندان توجهی نداشتند بچند علت:

اول، دسترنی نداشتن بکتیبه ها - محققانی که بکتیبه ها علاقمند بودند در فاصله چندین هزار کیلو متر دور از آنها اقامت داشتند و نمیتوانستند آنها را مورد تحقیق قرار دهند؛ و این خود موجب اعتماد بنسخه های دیگران که غالباً غیر مقلع بود، میشد. در همان حال کسانی که در مجاورت کتیبه ها بودند بهیچوجه علاقه ای بدانها نداشتند. باوجود بهبودی ارتباطات در ازمنه جدید هنوز هم در بعضی موارد رسیدن بمحل کتیبه ها مشکل است. در این باب میتوانم از مسافرتی که با آقای مصطفوی بسمشهد کرده ام با تأثر یاد کنم. سرمشهد نقطه منفرد و دور افتاده ایست بدون وسیله، فقط پس از سواری خستگی آور در حدود سی کیلومتر میتوان بدان رسید.

حتی اگر کسی موفق شود بمحلی که نویسندگان این کتیبه‌ها مناسب آثار خود دانسته اند برسد، باز هم شخصی که میتواند کتیبه‌ها را بخواند، باید بر بسیاری از موانع که در پیش دارد فایق آید. عادت بر این جاری بود که کتیبه‌ها را بر سطح تخته سنگهای هموار و عمودی حجّ میگردند. محلّ این تخته سنگها از سطح زمین مرتفع است؛ چندانکه غیرممکن است کسی که در زیر ایستاده بتواند حروف را تشخیص بدهد. اما برای استنساخ يك کتیبه شخص حقیقهً باید بدان بسیار نزدیک باشد. ایستادن روی يك نردبان لغزنده در ساعاتی متمادی و در زیر آفتاب روزهای سوزان، با آن محیط آرامش روحی که برای کشف و استخراج کتیبه‌ها لازم است، مساعد نیست؛ و دانشمندی که زندگانی خود را در راه وظایف خویش صرف کرده اند متأسفانه برای عملیات ورزشکاری و بندبازی (اکر باتیک) برازنده نیستند.

بنابراین بهتر آنست که بجای استنساخ کتیبه‌ها، بنقل آنها روی کاغذ مخصوص فشار یا قالب گیری آنها پرداخته و اعتماد کنند، تا بعدها بتوانند در موقع فراغت و آسایش آنها را مورد تحقیق قرار دهند. بنا بر پیشنهاد اینجانب، خوشبختانه دولت ایران مقدار بسیار لاتکس<sup>۲</sup> در اختیار من گذاشت. در اینجا از سخاوت دولت سپاسگزاری میکنم. لاتکس، لاستیک طبیعی بحالت نیمه مایع است و بهترین وجهی قالب گیری میکند، و حتی کوچکترین ترکها و سطرهای نبشته بر سطح سنگ را بطور وضوح نمایش میدهد؛ و آن بمراتب از کاغذ فشاری که معمولاً تا چند سال پیش بکار میرفته، عالی تر است.

قالب برداشتن کتیبه‌هایی که در مواضع بسیار سخت قرار دارند، خود مسأله مهمی است، چنانکه کتیبه بزرگ سر مشهد - جایی که من با ارتعاش فقط نام آنرا یاد میکنم - در این خصوص چنانکه در خصوص هر کتیبه دیگر اشکال بسیار تولید کرده است.

تا اینجا در باب عدم دسترسی کتیبه‌ها سخن گفتیم. علت دوم یدشرفت بطبی در تتبع کتیبه‌ها آنست که آنها خوب محفوظ نمانده اند. بیشتر کتیبه‌ها در طول تقریباً

هفده قرن « ز باران و از تابش آفتاب » آسیب دیده اند. شکاف های بزرگ سطح کتیبه ها را از صورت اصلی انداخته؛ گاهی از يك سطر هیچ باقی نمانده و گاه فقط چند حرف مجزی از یکدیگر بجا مانده است، آنهم برای اطلاع از متن اصلی کافی نیست. سائیدگی سطح کتیبه ها روز افزونست و آنها سال بسال فرسوده تر میشوند و بنظر میرسد که در زمان حاضر فرسودگی کتیبه ها سریع تر شده است.

نمونه ای از این قبیل، کتیبه طویل کرتیر Kartir در نقش رستم است: این کتیبه را وسترگارد Westergaard، عالم بزرگ دانمارکی در حدود یکصد سال قبل استنساخ کرد. هنگامیکه شخص نسخه او را با آنچه که امروزه دیده میشود مقایسه کند می بیند که کلماتی که در عصر او بطور وضوح قابل قرائت بود اکنون کاملاً محو شده اند.

بنابراین، هنگام آن فرا رسیده است که تا آنجا که امکان پذیر است گامهایی برای حداکثر حفاظت متن کتیبه ها - بدان وجه که اکنون دیده میشود - برداشته شود. در اینجا نیز لاستیک لاتکس بیش از آنچه شخص حقاً انتظار دارد، سودمند است. غالباً، آنجا که سطح سنگ، بر اثر کار سنگتراش سست گردیده و شکسته است، نقش های لاتکس خطوط کم اثر را از شکاف های عمیقی که در اصل هم دیده نمیشود، نشان میدهد. فی الحقیقه تا حدی میتوان گفت که نقش های لاتکس برای تتبع در کتیبه ها بهتر از متن اصل آنهاست.

مانع سوّمی که کار محققان را بتأخیر میاندازد کمی نسبی مواد و فقدان اطلاع در باب زبان کتیبه هاست.

زبان کتب پهلوی زردشتی غالباً کمکی را که شخص منتظر است، نمیکند. زیرا اولاً خط کتاب های پهلوی شباهت اندکی بخط کتیبه ها دارد، حقیقه چندان اندک که در کشف و استخراج خط اخیر توسط سیلوستر دسائی، خط معمول در کتب هیچگونه تأثیری نداشته است. آن خط مولود خط کتیبه هاست، اتمام لودی بسیار بعید. ثانیاً، کتب پهلوی، همه متعلق بعهدی متأخرست و بنابراین زبان آنها



بازبان کتیبه‌ها اختلاف دارد. کتب پهلوی، بشکل کنونی خود، در ازمینه اسلامی انشاء شده است. بعضی از آنها اساساً در عهد ساسانی - آنهم در اواخر آن عهد - تألیف شده‌اند، در صورتیکه کتیبه‌ها در اوایل آن عهد یعنی در حدود سه قرن پیش از آنها نگاشته شده‌اند.

آنچه که شخص احتیاج دارد بداند تا معنی کتیبه‌ها را مخصوصاً بفهمد، زبان پارسی - هم‌عصر آن کتیبه‌ها یعنی زبان قرن سوم مسیحی است. در این مورد، وضع ما بسیار بهتر از وضع محققان سابق است. قریب پنجاه سال قبل بقایای ادبیات مانوی در ترکستان چین کشف شده، و در میان این آثار قطعات بسیاری از کتب تألیف مانوی و شاگردان وی بزبانی که در عصر او - درست قرن سوم مسیحی - در دربار پادشاهان ساسانی تکلم میشده، نوشته شده است. هرچند این زبان کاملاً با لهجه‌ای که در کتیبه‌ها بکار رفته یکی نیست، اما اختلافات غالباً جزئی و ناچیز است. بدین‌وجه زبان پارسی مانوی - که فقط در طی بیست سال اخیر بوجهی رضایت بخش شناخته شده - بزرگترین یاور ما در تفسیر کتیبه‌های پهلوی است؛ و ما را در فهم کلمات و عبارات بی‌شماری که تا کنون بسیار مبهم - بینمود، مدد میدهد.

تا اینجا بی‌بحث در عللی پرداختیم که موجب شده پیشرفت در تتبع کتیبه‌های پهلوی کند تراز موضوع‌های دیگر مربوط به تنبّهات ایرانی صورت گیرد. اکنون میخواهم در باب طرق مختلف تحریر که پهلوی یکی از آنهاست فقط چند کلمه بگویم مبادا بر اثر تکرار موضوع‌هایی که غالب حصار کاملاً از آنها آگاهی دارند، شمارا خسته کنم.

چنانکه میدانید خط و زبان آرامی در کشور هخامنشی در امور رسمی و تجاری بسیار مورد استعمال بوده است. مملکت پهناور هخامنشی لازم بود که زبان اداری واحدی داشته‌باشد، و شاهنشاهان هخامنشی زبان آرامی را بر زبان خود - یعنی پارسی باستان - بچند علت مهم ترجیح دادند. زبان پارسی باستان منحصر بیک ایالت - یعنی فارس - بود و خط میخی که معمولاً برای تحریر آن زبان بکار می‌رفت، مایه

زحمت و برای رفع جوائح یومیّه مناسب بود. از طرف دیگر، آرامی زبان بسیاری از ایالات ثروتمند بود که در آن ایام هخامنشیان بر آنها تسلط یافته بودند از این قرار: بابل، آشور، سوریّه، فینیقیّه، کیلیکیه؛ و بنابراین بیشتر مقامیک زبان بین‌المللی را بدست آورده بود. خط آرامی بعد کمال آسان است، تند نوشته میشود، و میتوانستند آنرا روی موادی از قبیل چرم و پاپیروس بنویسند، و این مواد سبک و حمل و نقل آنها از نقطه ای بنقطه دیگر نسبت بالواح گلی بسیار آسان تر است.

هر چه باشد علی که هخامنشیان را بقبول زبان آرامی بمنزله زبان رسمی خویش واداشته است، اسناد و کتیبه های بی شمار که از همه زوایای شاهنشاهی آنان بدست آمده، این موضوع را محقق میسازد. در طی دوست سال پادشاهی هخامنشیان، عادت نوشتن بخط آرامی چندان مستقر گردید که مدتها پس از سقوط دولت هخامنشی باز هم مورد استعمال بوده است، میخواهم چند مثال راجع باستعمال آرامی، در ایالاتی که زبان بومی اهالی نبوده است، در اینجا ذکر کنم.

در قلب کشور شاهنشاهی هخامنشی، در خود تخت جمشید، الواح گلی، ظروف، هاونها و دسته هاونها شامل کتیبه های آرامی کشف شده است. در مصر اسناد بسیار بزبان آپاهی که روی پاپیروس و چرم نوشته شده، بدست آمده است؛ مخصوصاً بسیاری از آنها در یک قلمه سرحدی در مرز نوبی پیدا شده. چند سال پیش خرجینی را کشف کرده اند که شامل اسناد رسمیه است که روی چرم نوشته شده و آنها احکام ارشام Arshām حاکم مصر در زمان اردشیر اول میباشد. کتیبه های آرامی در آسیای صغیر، سارد و کاپادوکیه نیز کشف شده است. در هنگام جنگ اخیر، حفاریاتی در متسخت Mtsxi، پایتخت قدیم گرجستان، نزدیک تفلیس بعمل آمده؛ در آنجا نیز دو کتیبه آرامی متعلق بقرن دوم مسیحی بدست آمده است. نظیر این کتیبه ها هم قبلاً در ارمنستان، در جوار دریاچه گوکچه Gökce کشف شده بود.

حتی از اقصی سرحد شمال شرقی، مرز هندوستان، دو کتیبه آرامی در دست داریم و هر دو متعلق بزمان اشوکا Ashoka در حدود شصت هفتاد سال پس از مرگ

اسکندر میباشد؛ یکی از آنها در نکسیلا Taxila پایتخت قدیم کندهار Gandhâra یافت شده، و دیگری در لمپا که Lampâka - که امروزه لغمان Laghmân نامیده میشود - در ساحل رود کابل نزدیک جلال آباد بدست آمده است.

پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی دیگر هیچ احتیاجی برای استعمال يك زبان بین المللی که بر زبانهای مختلف بومی ترجیح داشته باشد، احساس نمیشد. مع هذا استعمال آرامی همه جا ادامه یافت، زیرا همینکه طریقه تحریری مستقر و ثابت گردید، تغییر آن بسیار مشکل است. در هر حال، ایالات سابق دولت هخامنشی بانحاء مختلف از یکدیگر مستقل و مجزی شدند، و چون روابط آنها گسیخته شد و مناسبات مشترك بتدریج کم گردید؛ طریقه تحریر آنها نیز در ایالات متعدد، بطرزهای مختلف توسعه یافت.

در آغاز زبان آرامی و خط آرامی همه جا متداول بود. اما شکل حروف بتدریج تغییراتی پذیرفت، و این تغییرات در امکانه مختلف، فرق داشته است؛ چنانکه پس از پایان یکهزار سال توسعه و تکامل، اشکال مختلف تحریرات محلی با یکدیگر شباهت کمی داشته اند.

زبان هم بتدریج تغییر یافت یعنی تغییر از زبان آرامی بصورت السنه مختلف محلی. بدیهی است که آرامی هرگز در این نواحی تکلم نمیشد، بلکه فقط برای نوشتن بکار میرفت و گروه معینی از نویسندگان از آن آگاه بودند. طبیعی بود که زبانهای مکالمه جانشین زبان آرامی گردد، اما این امر بتدریج صورت گرفت و هرگز تکمیل نشد.

راست است که کوشش‌هایی گاه بگاه برای رهایی از زبان آرامی بوسیله عملی دفعی و ناگهانی بعمل آمده است؛ اما این مساعی محکوم بشکست میشد و نتیجه‌ای محسوس در سیر تاریخی و توسعه تدریجی آن در بسیاری از نواحی نداشته است. ما از دو نمونه از اینگونه مساعی اطلاع داریم: یکی کوششی که در نوشتن لهجه هندی میانہ باحروف آرامی در کتیبه اشوکا بعمل آمده. پیشتر گفتیم که این کتیبه نزدیک

جلال آباد بدست آمده است. دیگر که بیشتر مورد توجه شما خواهد بود، کوششی است که برای نوشتن پارسی باستان با الفبای آرامی بعمل آورده اند.

شاهد این کوشش کتیبه ایست با حروف آرامی در جبهه آرامگاه داریوش، در نقش رستم. هر چند آرامگاه داریوش بعداً کافی مورد تحقیق قرار گرفته بود، معیناً وجود این کتیبه مخفی ماند؛ تا آنکه استاد مرحوم هرستفلد در حدود بیست سال پیش آنرا مشاهده کرد. وی نقشه و عکسی از آن انتشار داد، ولی متأسفانه یدش از آنکه بتواند نتیجه کامل تحقیق خود را درباره آن بماند، در گذشت. چون من در نقش رستم کار میکردم، طبیعتاً فرصت یافتم از نزدیک آنرا مورد تدقیق قرار دهم. این کتیبه وضع بسیار بدی دارد. وقتی این کتیبه دارای ۲۴ سطر بطول ۲ متر، با حروف نسبتاً ریز بوده است؛ اکنون فقط چند دوچین حرف از آن باقی مانده؛ سنگ ریگی نرم. جبهه آرامگاه بطرز بدی آسیب دیده و بر اثر تماس خرد میشود. معیناً از آنچه باقی مانده دو حقیقت آشکار میگردد: نخست آنکه زبان کتیبه پارسی باستان است نه آرامی - پارسی باستان خالص، بدون نقوش معانی (ایدئوگرام). ثانیاً کتیبه از داریوش نیست، اگر چه در مقبره او جای دارد؛ زیرا در یکجا کلمات «آرتخشسه خشایثیه و زرگه» یعنی «اردشیر شاه بزرگ» بطور وضوح خوانده میشود، و این میرساند که کتیبه مزبور بوسیله اردشیر اول یا یکی از جانشینان او نویسانده شده است. ممکن است که عهد تألیف آنرا پس از مطالعه طولانی تعیین کرد.

چنانکه پیشتر گفتیم این مساعی برای نوشتن زبانهای محلی شاهنشاهی هخامنشی با الفبای آرامی، هیچ نتیجه محسوسی در توسعه خط در ایران نداشته است چنانکه نیک میدانیم، جریان عادی امر عبارت بود از تمییر شکل تدریجی از آرامی محض بایرانی محض، اما با ابقاء عده‌ای از ایدئوگرام های آرامی. سابقاً مافقط از طبقه اول و طبقه آخر - یعنی آرامی خالص یکطرف، و ایرانی محض (باخط ایدئوگرامی) طرف دیگر - اطلاع داشتیم. اما اکنون خوشوقتیم که

نمونه روشنی از طبقه میانه در دست داریم و آن در کتیبه های متسخت 'Mtsxet' در گرجستان است، که پیشتر یاد کردیم .

در آن کتیبه ها هر کلمه جدا گانه ای آرامی است ، اما جمله بندی کاملاً غیر آرامی است . اواخر کلمات همه غلط است و نظم کلمات در عبارت برخلاف قواعد مکالمه آرامی است . فی الحقیقه ، جمله بندی آنها جمله بندی زبان دیگر است ، یعنی متعلق بزبانی محلی - شاید زبان حکام پارسی گرجستان - است اما بجای هر کلمه منفرد در عبارت پارسی ، يك کلمه آرامی گذاشته اند .

در پایان نوسمه و بسط خطوط مزبور ، مانده ای از طرق تحریر را در ایران میابیم . در هر ناحیه ای روشی جدا برای تمیز زبان محلی بکار رفته است . اما بمناسبت آنکه همه آنها يك اصل مشترك داشتند ، این روشهای تحریر در خطوط متوازی پیشرفت کرده اند . همه آنها در دو صفت اصلی شرکت دارند : حفظ ایدئو گرامهای آرامی و ابقای املاء تاریخی .

در خصوص ایدئو گرامها باید گفت که شماره آنها کاملاً مختلف است : این نشانه ها در بهلوی بسیارند ، و گاه عبارات بالتمام فقط از ایدئو گرام تشکیل میشود ؛ اما در سفدی عدّه کمتری - کمی بیش از دوازده - وارد شده است .

عجیب است که در هیچیک از نواحی متحد ، خطی نتوانسته است در رفع این قید تا مرحله نهائی پیشرفت کند .

در خصوص املاهای تاریخی که همه در آن شرکت دارند ، باید گفت که آن حتی از املاهای تاریخی انگلیسی هم بدتر است . املاهای مزبور چون با استعمال ایدئو گرامها توأم گردد حاکی از اشکال کنونی مکالمه نمیشد . هدف وی آنست که زبانها را چنانکه در ازمنه هخامنشی بودند معرفی کند ، اما بعلت فقدان اطلاعات فقه اللغه هرگز بدین مقصود نائل نشده است . اشکال کنونی مکالمه - بعکس املاء تهجی های بسیار - دائماً تغییر می یابند . خوشبختانه تنها بر اثر همین عدم انتظام است که میتوان تلفظ حقیقی این زبانها را در زمانی که اسناد آنها نوشته شده ، لااقل بطور تخمین تعیین کرد .

تاکنون، پنج روش تحریر - که برای زبانهای ایرانی بکار میرفته - شناخته شده است، از این قرار:

اول، پهلوی خاص، معرف زبان فارس از اوایل عهد ساسانی بعد. بهترین اسناد بهمین زبانست.

دوم، پارتی، زبان ایالت قدیم پارتیه (خراسان کنونی)، که آنرا اشکانیان - که مهاجانی بدوی بودند از شمال فرا رسیده - پذیرفتند. زبان مزبور در مدت چهار صد و هفتاد سال سلطنت اشکانیان مقام زبان رسمی را دارا بوده است. هنوز هم بطور ناقص از روی دو سند که چند سال قبل از اوایل تاریخ مسیحی نوشته شده، یک کتیبه منفرد متعلق بآرتان آخرین پادشاه اشکانی، چند حرف نوشته بر روی سفالهایی که در دورا اریس Dura-Europos یافت شده، و مهمتر از همه از روی کتیبه های نخستین پادشاهان ساسانی، میتوان شناخت.

سوم، زبان تنگ سر وک در سرحد شرقی خوزستان، نزدیک بهبهان، که هنوز نامی برای آن وضع نشده. این زبان فقط بوسیله چهار کتیبه مختصر متعلق به عصر اشکانی معرفی شده است.

چهارم، خوارزمی، که فقط در این اواخر بتدریج شناخته شده است، آنهم بر اثر حفاریاتی که در چند سال اخیر در خوارزم بعمل آورده اند.

پنجمین و آخرین سفدی است که زبان قدیم سمرقند باشد و آن اکنون در میان این پنج زبان، از جهت اطلاعات ما در درجه دوم قرار گرفته است. این زبان بخوبی بوسیله اسناد و ادبیات وسیع خود، که هم در سرزمین اصلی سفید دست آمده و هم در بسیاری از مستعمرات سفدی که در همه آسیای مرکزی تاسرحدهای چین امتداد داشته - شناخته میشود.

این پنج روش تحریر در ایران از خط آرامی ناشی شده. زبانهایی که این خطوط برای تحریر آنها بکار میرفته، نیز در بعضی موارد بطرق مختلف املاء شده اند مثلاً بخط مانوی، بخط سریانی، با رموز ترکی، حتی با حروف و علائم چینی؛ اما این موضوع در اینجا مورد توجه ما نیست.

اینجا ما اصولاً بآدو طریقه از پنج طریقه خطّ سر و کار داریم ، آن دوخطی که در کتیبه های فارس بکار رفته یعنی پهلوی و پارتی . همه کتیبه های فارس ( بزبان پهلوی و پارتی ) متعلق بعهد ساسانی یا نخستین سالهای پس از خاتمه عهد ساسانی است ؛ در میان آنها حتی یکی هم از زمان اشکانی نیست ؛ و همه کتیبه های عمده متعلق بقرن اوّل سلطنت ساسانی ؛ یعنی از زمان اردشیر مؤسس سلسله تا زمان نرسی جوانترین نواده اوست .

علّت وجود و عدم کتیبه ها را بسهولت میتوان توجیه کرد . در زمان سلطنت اشکانیان ، مخصوصاً در اواخر آن عهد ، ایالت فارس حقیقهً مانند قسمت اعظم ایران رو بویرانی گذاشته بود . فارس که هنگامی موجب افتخار ایران و مرکز دولت هخامنشی بود ، در این زمان بمرادابی آرام شبیه بود که هیچ حادثه ای مخصوص در سطح آن رخ نداد و محققاً هیچ امر قابل ذکری که بتوان آنرا بنسل های آینده بوسیله کتیبه ها منتقل ساخت صورت نگرفت .

اما با ظهور دولت ساسانیان ، تغییری بزرگ در ایران حاصل شد و این تغییر بیش از همه جا در فارس مشهود بود . اردشیر و فرزند لایق او شاپور در طی چند سال فقط ، موفق شدند که در خارج از خرابه های سلطنت اشکانی ، دولتی مقتدر و مترقی ایجاد و یکی از پرافتخارترین عهد های تاریخ ایران را افتتاح کنند . در زمان آنان وقایع قابل ذکرا اتفاق افتاد . شایسته بود آنها در خاطر مردم بماند . برآزنده بود روی سنگ ها یاد داشت شود تا موجب عبرت و الهام نسل های آینده گردد ، و چون فارس سرزمین اصلی ساسانیان و ایالتی بود که ایشان از آنجا همه ایران و بسیاری از سرزمین های مجاور را فتح کردند ، خاطرات آنان در آغاز قدرت طبیعهً میبایست در همانجا ثبت شود .

در هر حال ، آنگاه که دولت ساسانی مستقر گردید ، وقتیکه اوضاع قرار و ثبات گرفت ، زمانیکه سالها از پی یکدیگر میگذشت و تغییری بزرگ روی نمیداد ، دیگر احتیاجی احساس نمیشد تا وقایع یومیّه را ضبط و یادداشت کنند و بدین وجه نوشتن

کتیبه‌ها بتدریج متروک شد. درست نظیر این پیشامد در عهد هخامنشی روی داده است؛ زیرا در زمان داریوش و خشایارشا سبیل کتیبه‌های حاوی اطلاعات روان بود، در صورتیکه در زمان آخرین شاهنشاهان کم گردید و یا بهیچ رسید.

کتیبه‌های پهلوی فارس بچهار بخش تقسیم میشوند:

اول: کتیبه‌های شاهی.

دوم: کتیبه‌های کرتیر.

سوم: کتیبه‌های دیگر متعلق با اوایل عهد ساسانی.

چهارم: کتیبه‌های مقابر، که بپهلوی شکسته نوشته شده و متعلق با آخر عهد ساسانی و چند سال اول پس از پایان آن دوره است. با اجازه شما، میخواهم درباره دو بخش از این چهار بخش - یعنی کتیبه‌های شاهی و کتیبه‌های کرتیر - چند کلمه بگویم.

کتیبه‌های شاهی بدو زبان نگاشته شده؛ یعنی بپهلوی و پارسی یا بسه‌زبان یعنی بپهلوی، پارسی و یونانی. بنظر میرسد که استعمال یونانی بمنزله زبان سوم در حدود اواخر سلطنت شاپور اول متروک شده باشد. بدیهی است که انتخاب زبانها از این نظر بممل آمده که هر راهگذر بتواند یکی از آنها را بخواند، بنا بر این پهلوی برای پارسیان، پارسی برای مردم شمال ایران، و یونانی - که آنگاه حکم زبان بین‌المللی را داشت - برای مردم دیگر نوشته شده است.

اکثر کتیبه‌های شاهی با حجاری ها توأم است و باختصار نامها، عناوین و نسب نامه‌های اشخاص در آنها درج شده است. کتیبه‌های طویل تر بسه عدد محدود است: کتیبه شاپور در حاجی آباد، که برای یادآوری تیراندازی قابل توجهی برپا شده؛ کتیبه نرسی در پایکولی، که در این خصوص من قصد ندارم امشب چیزی بگویم؛ کتیبه شاپور در کعبه زردشت که بسه زبان است.

چون اصولاً بمنظور تتبع در همین کتیبه - که مهمترین همه کتیبه‌های ساسانی است - من بایران آمده‌ام، امیدوارم که اجازه میدهید درباره آن بیشتر شرح دهم. کعبه زردشت يك بنای قدیمی هخامنشی است که در برابر آرامگاه‌های داریوش



وجانشینان او، در نقش رستم برپاست. کتیبه های ساسانی که بر روی سطوح سفالی دیوار های خارجی آن نوشته شده، کمی پیش از جنگ اخیر کشف گردیده، یعنی زمانیکه امریکائیان برپاست دکتر شمیدت Dr. Schmidt از طرف مؤسسه ترقی شیکاگو بنیان ساختمان را از طبقه ای که بیشتر آنرامپیوشاید، پاک کردند. متأسفانه هیچیک از این کتیبه ها تا کنون بوجهی که تا حدی حس کنجکاوی را ارضاء کند، منتشر نشده است.

کتیبه شاپور باهرستی از ایالاتی که بدولت ساسانی متعلق است، آغاز میشود و نشان میدهد که شاهنشاهی شاپور بیشتر از آنچه که تا کنون تصور میشد وسعت داشته است، مخصوصاً در مشرق و شمال شرقی. در مغرب، ارمنستان، گرجستان، و تمام دره کر تا معبر آلانان، دریال جدید در قفقازیه بشاپور تعلق داشت. ایران در مشرق تا ایندوس Indus وسعت داشته و شامل بلوچستان، سند، کابل، و قسمت اعظم مملکت سابق کوشان، تا شهر پشاور (پیشاور) - که نام آنهم ذکر شده - بوده است. در شمال شرقی، سلطنت شاپور را تا سرحد های کاش - یعنی کاشغر جدید - شناخته بودند.

قسمت بعد کتیبه تاریخ مختصر محاربات با امپراطوری روم را در مدت بیست سال اول سلطنت شاپور که مقدم بر نصب کتیبه بود، شرح میدهد. در آنجا نخست از حمله کرد یانوس Gordianus امپراطور بپابل، کمی بعد از جلوس شاپور بر تخت شاهنشاهی، بحث میکند. امپراطور شکست یافت و در جنگ کشته شد. سپاهیان رومی فیلیپ مشهور به رب را بعنوان امپراطور روم اعلام کردند، و این انتخابی نادرست بود. فیلیپ برای تقاضای عفو نزد شاپور آمد، و پس از پرداخت فدیه ای بمبلغ نیم میلیون دینار طلا مرخص شد تا بکشور خویش باز گردد.

پس از چند سال صلح، جنگی تازه بر سر ارمنستان - که همواره سبب جنگ های ایران و روم بود - روی داد. شاپور سپاهیان روم را مغلوب کرد و بسوریه حمله برد و بساحل انطاکیه و در جنوب به حص رسید.

بر اثر این حمله، خسارات بسیار وارد شد. رومیان همه قوای خود را برای انتقام کرد آوردند. در کتیبه فهرست مفصلی از ایالات رومی که سپاهیان را از آنها جمع

کرده بودند، درج شده است اما بخت برومیان روی نمود. پس از جنگی بزرگ در جوار اِدِسا (اورفای جدید)، سپاهیان رومی تلف شدند و سرداران ایشان - که امپراطور والرین هم در بین آنان بود - اسیر گردیدند.

این شکست، بزرگترین شکستی بود که ایرانیان بر رومیان وارد آوردند، و آن نتایج مهم تاریخی در پی داشت. این شکست دولت جوان ساسانی را بمنزله اداره کننده دولتی جهانی و همدوش امپراطوری وسیع روم مستقر ساخت. در هر حال، از هنگام محاربه اِدِسا بعد، جنگهای بسیار بین این دو کشور روی داد، ولی هرگز امیدواری کامل برای یکطرف ایجاد نشد که طرف دیگر را شکست دهد و بر او تسلط یابد. این وضعی که برقرار شد، مدت چهار قرن ثابت ماند. جنگهای دائم بین این دو دولت با اشتیاقی ناتمام صورت میگرفت و طرفین انتظار پیروزی نهائی نداشتند. این جنگها بتدریج طرفین را ضعیف کرد، و عاقبت بشکست هر دو در برابر عرب منجر شد. شاپور، پس از شرح تاریخ جنگهای خود با روم، از قدرت خداوندی - که پیروزی خود را بدو نسبت میدهد - سپاسگزاری میکند. برای اظهار امتنان، وی آتشکده های متعدّد بر پا میدارد و وقف میکند، تا شعله های مقدس آنها جاویدان بیاد حوادث بزرگ روزگار وی مشتعل باشد. هر روز در برابر این آتوها، نام همه کسانی را که در ایجاد دولت ساسانی شرکت و بنهضت ایران یاری کردند تا از صورت مملکتی ضعیف و پراکنده بشکل کشوری متحد، محترم، مفتخر و مقتدر در آید، با احترام یاد کنند.

نام این کسان در فهرستی طویل - که تقریباً نصف کتیبه را فرا گرفته - ذکر شده است. در نظر مورخ، این فهرست اسامی و عناوین - که بنظر خسته کننده میآید - بزرگترین فایده را داراست. این فهرست شامل نامها و مقامات همه اعضای خاندان شاهنشاهی - از جدّ اعلاّی شاپور، ساسان بیعد - است. در این صورت نه تنها نام صاحب منصبان دولت شاپور دیده میشود، بلکه همچنین اسامی صاحب منصبانی که در زمان اردشیر و حتی بابت خدمت کرده بودند، یاد شده است. تغییراتی که در

عناوین داده شده، نشان میدهد چگونه دولت ساسانی، از صورت يك حکومت ایالتی بی اهمیت، سرعت و وسعت یافته بشکل دولتی جهانی درآمد.

رو بهمرفته این کتیبه یکی از مهمترین کتیبه‌هایی است که تا کنون کشف شده است. کتیبه مزبور نه تنها از لحاظ تاریخ ایران، بلکه بمنزله سندی در تاریخ جهان معتبر است، زیرا اتفاقاً دوره‌ای که کتیبه بدان تعلق دارد، قبلاً مخصوصاً مبهم بود و نوشته‌های مورخان یونانی و رومی بهیچوجه کافی نیست. در خصوص تاریخ ایران، پرتوی که این کتیبه بمبادی دولت ساسانی میاندازد، باهیچ کتیبه دیگر قابل مقایسه نیست. مبادی و اصول یکدولت غالباً بیشتر از تاریخ آن دولت پس از استقرار موفقیت آمیز، موجب اطلاع و سودمند است. ما حقیقه خوشبختیم که اکنون برای دو عصر مهم تاریخ ایران، اسناد قدیمی داریم که مبادی و اصول آن دو دوره را روشن میسازد و آن دو کتیبه بیستون و کتیبه کعبه زردشت است.

اکنون سخن را درباب کتیبه‌های شاهی بیابان می‌رسانیم. در میان کتیبه‌ها، کتیبه‌های کرتیر در درجه دوم اهمیت است. همچنانکه اردشیر و شاپور مؤسس دولت ساسانی بودند، کرتیر هم مؤسس روحانیت دولت ساسانی بشمار میرود. در زمان اشکانیان، آشتکی سیاسی با آشتکی امور مذهبی توأم بود. تعلیمات دیرین زردشت هرچند در آن زمان کاملاً فراموش نشده بود، کمتر مورد توجه بود. حیات مذهبی تحت تسلط مذاهب عامه که صریحاً مبتنی بر شرك بود، قرار داشت و اصل آنها در گذشته تاریخ دوره باستانی هند و ایرانی پدید آمده، اما در طی قرون تکثیر یافته بصورت‌های جدید و گوناگون درآمد. تعلیمات فلسفی زردشت با این مذاهب که جلوه‌های مختلف داشتند و بدین جهت مورد توجه عموم بودند، نمیتوانست همکاری کند. بعدها بر اثر سرایت مذاهب خارجی، که بعلت فتوحات اردشیر و شاپور تقویت شدند، آشتکی زیاده‌تر شد. در مشرق دین بودائی، نه تنها آیین معمول ایالات سرحدی بود، بلکه بماوراء با کثرت با (بلخ) هم رسیده و جای پای ثابتی در خراسان بدست آورده بود. در مغرب، در آشور، بابل، میسان، خوزستان، انواع مذاهب

خارجی : مسیحیت ، آیین یهود ، و اشکال بسیار گنوستیسیم ، تسلط داشتند و بنفوذ در فارس و ماد آغاز کرده بودند .

وظیفه نظم دادن بدین هرج و مرج ، که کرتیر بعهدہ گرفت ، بسیار بزرگ و خطیر بود ؛ اما او موفق شد . وی بازگشت بتعلیمات زردشت را - آنچنانکه خود فهمیده بود - تلقین میکرد ، و مایل نبود که مذاهب عمومی را بنیکی تلقی کند . او بیک چیز تسلیم شد ، فقط بیکی ، و آنهم بدلیلی معقول : او ربه النوع اناهیتا (ناهید) را - که شاید آراسته ترین بغان عمومی بود - پذیرفت ؛ اما نه از آنجهت که ناهید محبوبیت عامه داشت ، بلکه از آنرو که وی بنح حامی خاندان شاهی بود .

کرتیر چندان شتم سیاسی داشت که دریابد ، که نباید باشاهان ساسانی مخالفت کند ؛ چه در این صورت نمیتوانست امیدوار باشد که وظیفه خود را بدون قوی ترین حامی دولت انجام دهد . بنا بر این وی با تأمل بر آن شد که اطمینان پادشاهان را جلب کند و بدیشان ثابت کند که اگر او را یاری کنند ، بخود یاری کرده اند . نخست شاپور بسخنان او توجه کرد ، و در زمان جانشینان وی ، نفوذ سیاسی کرتیر سال بسال فروتر شد تا آنکه در زمان بهرام دوّم باوج خویش رسید .

کرتیر بوسیله فعالیت های خود ، مجدد حقیقی آیین زردشتی - بشکلی که در ازمنه جدید بوسیله ادبیات پهلوی منتقل شده - گردید . بدون کتیبه های مزبور ما از او چیزی نمیدانستیم ؛ زیرا حتی نام وی هیچگاه در روایات زرتشتی ذکر نشده است . او حقیقه نه تنها مؤسس آیین زردشتی متاخر است ، بلکه همچنین روح متحرک اتحاد دولت و روحانیت - که خاصه عمده دولت ساسانی است - بوده است . در سراسر ازمنه پادشاهی ساسانیان ، دولت و روحانیت بایکدیگر مرتبط بودند ، اما روحانیت طرف ضعیف تر بود ؛ هر وقت که دولت از حمایت او دست میکشید - مثلاً در زمان قباد - روحانیت بانحلال نزدیک میشد . عاقبت ، این تعلق و ارتباط ، آنگاه که دولت ساسانی دچار حمله عرب شد ، موجب محوشدن سریع و شگفتی آور آیین زرتشتی گردید . کرتیر چهار کتیبه باقی گذاشته است که در آنها اعمال ، و بتعبیر اصح موفقیتهای خود را شرح داده است :

کتیبه ای مختصر در نقش رجب؛ کتیبه ای طویل در کعبه زردشت زیر کتیبه شاپور، و دو کتیبه بسیار طویل، یکی در نقش رستم و دیگری در سرمشهد. در همه این کتیبه‌ها اقوال کرّتیر کما پیش یکی است. وی محققاً از کسایست که از تکرار گفته‌های خویش خودداری نمیکنند. متن طویلترین کتیبه‌های او - نقش رستم و سرمشهد - حاوی متن کتیبه‌های مختصر تر است، و دو کتیبه مفصل هم بنظر میرسد که مطالب آنها یکی باشد؛ از آنجهت میگوییم «بنظر میرسد» که کتیبه نقش رستم بوضع بدی آسیب دیده است، و اکنون اندکی از آن قابل قرائت است. مهمذا اختلافات جزئی نیز در آنها دیده میشود، و این اختلافات مخصوصاً قابل توجه است. مثلاً کرّتیر در همه کتیبه‌ها با افتخار، خدمات و عناوینی را که در زمان سلطنت پادشاهان متعدّد کسب کرده بود می‌شمارد، از شاپور - که در زمان وی فقط اهریتی (هیربدی) ساده بود - آغاز، و بهرام دوم - که در عصر او موبدان موبد همه کشور، داور (قاضی) کل، و عضو نجیب‌الایمقام بود - ختم میکند؛ اما در کتیبه نقش رستم - فقط در همین کتیبه - نام اردشیر بصورت پادشاهانی که کرّتیر در زمان آنان خدمت کرده، افزوده شده است.

دیگر، کرّتیر در سه کتیبه مفصل خود میگوید چگونه مغان را اقناع کرد که افکار وی را بپذیرند، نخست در خود ایران و سپس در ایالات غیرایرانی که شاپور بمملکت خویش ضمیمه کرد. اسامی ایالات متعدّد که صحنه فعالیت‌های وی بوده، ذکر شده است، اما این فهرست در دو کتیبه طویل تر، مفصل تر و بالتّیجه بیشتر جالب توجه است.

کرّتیر اقناع مردم دیگر را بقبول شکل خاصّ مذهب خویش، بصورت فتی ظریف در آورد. در طرق اقتناع، وی بهیچوجه رقت قلب نشان نمیداد. او از همه اقتداراتی که سلاطین بدو داده بودند استفاده میکرد و از قتل کسانیکه اقناع نمیشدند امتناع نداشت.

روش‌های اقتداعی او نه تنها همکاران وی یعنی مغان، بلکه جاممه‌های مذهبی بیگانه را نیز، شامل میشد. چون ما ادعاهای او را بامنابع خارجی تطبیق کنیم، درمی

بایم که فقط او را محق میدانستند. کرتیر در همان زمان مانی - مؤسس آیین مانوی - میزیست. آیین اخیر آنگاه نه تنها در ایالات غربی ایران، بلکه در خراسان هم بسرعت پیروانی پیدا کرده بود.

کتب مانوی - که اکنون اطلاعات بسیار درباره آنها داریم - از اتهامات ضد کرتیر پر است، از جمله او را دشمن بزرگ آیین خود، مسؤل مرگ پیغمبر خویش و زجر کردن پیروان او، شمرده اند. اما، اگر بدانچه خود کرتیر در کتیبه خویش میگوید، استناد جوئیم، باید بگوئیم که مانویان فقط یکی از جامعه های بسیار بودند که توانستند از طرز رفتار او شکایت کنند. حقیقه کرتیر یکی از بزرگترین دشمنان آزادی فکر و یکی از سخت ترین زجر دهندگان دینی است که تاریخ بخود دیده است.

خلاصه، میتوان گفت کتیبه های پهلوی مهمترین منابع تاریخ ساسانی است. آنها مبادی دولت مزبور را - که مبتنی بر سلسله مراتب بود - آشکار میکنند و نشان میدهند چگونه و چرا اتحاد دولت و روحانیت صورت گرفت. ما بسیار خوشبختیم که اکنون اسناد دست اول یعنی کفتمارهای شاپور و کرتیر را - دومی که مخصوصاً عهده دار تأسیس دولت ساسانی بودند - دارا هستیم.

-ledge. That is not due to any shortcoming on the side of the late Professor Herzfeld, who was a pioneer in this subject as in many others, but simply to the passing of Time.

The passing of Time is also responsible for making Herzfeld's great work woefully incomplete. The years passed since the date of its publication have seen the discovery of many new inscriptions. A single example may suffice to give you the measure of its incompleteness, judged by the material now available :

There are eight long Pahlavi inscriptions and their versions, counting the versions separately : Two at Paikuli, four at the Ka'be-i Zardusht, one at Naqsh-i Rostam, and one at Sar Mashhad. Of these eight long inscriptions Herzfeld's work contains only three.

In conclusion, I wish to express my deep gratitude to the Imperial Iranian Government for having afforded me the opportunity of visiting Iran and for putting at my disposal, in the most generous way, all the means needed for carrying out my researches. Wherever I went, I found a friendly welcome and ever fresh examples of that *Mihmân-navâzi*, for which Iran is justly famous. The number of those who assisted me in one way or another is very large - the mere enumeration of their names would require some considerable time. I owe sincere thanks to all of them, most of all to three men, without whose help I could have accomplished nothing.

Firstly, His Excellency Taqizadeh who had inspired this visit and gave me his counsel and never tired of helping me over all my difficulties.

Secondly, Mr. Mustafavi, who accompanied me in Fârs and took no end of trouble to help me and bore with great patience all our trials, among them a somewhat inconvenient journey to Sar Mashhad.

And thirdly, Mr. Sâmî, the Director of Persepolis, whose constant friendliness, generosity, and hospitality will be one of the most pleasant memories I shall take home with me from this visit to Iran.

renewed investigation of the inscriptions was unnecessary, that the inscriptions had been studied sufficiently and often enough. This suggestion reveals a complete misunderstanding of the true circumstances, and with your permission I will say a few words on this point.

Firstly, learning is not static, and what may have been regarded as sufficiently explored thirty, or twenty, or even ten years ago, cannot be so regarded now. This, of course, is true of any subject: it is peculiarly applicable to anything connected with the middle period of Iranian history and language, the time roughly from the beginning of the Christian era to Islam.

Our knowledge of this middle period has increased enormously during the last thirty or twenty years, thanks chiefly to the investigation of the Middle Iranian materials found in Chinese Turkestan nearly fifty years ago. Few subjects can boast such considerable progress in so short a time. The result is that all books dealing with Middle Iranian matters, that were published twenty years ago, are hopelessly out of date; and that is true even of many published so shortly ago as ten years.

Now, the last collection of the Pahlavi inscriptions is due to the late Professor Herzfeld, who published all then known in his work 'Paikuli'. I do not know the precise date of its publication, I think it is 1924, at any rate well over twenty years ago. At the time, this work was a master-piece calling for admiration; now, merely by the criterion of the date on its title-page, it counts among the books that are out-of-date and stand in need of revision.

Moreover, even at the time of publication Professor Herzfeld's work did not meet all requirements. At the time he had not had the opportunity to inspect the inscriptions personally, except those of Paikuli. He was therefore compelled to rely on photographs and second-hand evidence, never a satisfying procedure. In consequence his readings of the inscriptions are subject to a good deal of revision, except in the case of Paikuli where his reading is excellent and little can be added. But even there a great many changes are necessary to bring the interpretation of the words up to the present-day state of know-



You all know the ancient story of Zariadres who fell hopelessly in love with a princess of a distant land, merely on the report of her beauty, without ever having seen her; and who went out to find, see, and finally gain her, in spite of all obstacles. My case was somewhat similar: I was hopelessly in love with the Pahlavi inscriptions which I had never seen. From the beginning of my studies, when I was introduced to the subject by my teacher, the late Professor Andreas, I had taken a warm interest in the inscriptions. I had read all that ever had been written on them; I knew by heart every single word that so far had been deciphered.

So my journey to Fârs became a veritable pilgrimage, the consummation of a desire long-felt. At last I was allowed to stand before the inscriptions I had so much wanted to see for well over twenty years.

For three months, spent mostly in pleasant surroundings at Takht-i Jamshid, I did nothing but look at inscriptions. My room there became more crowded every day with the impressions of inscriptions, which filled every corner and covered the whole floor, spread out for inspection, so that one could move about only with difficulty.

This inspection has not been entirely fruitless. The reading of all the inscriptions previously published could be improved in many places. The text has been established of all the inscriptions that were known to exist but had either not been published (such as the long inscription of Sar-Mashhad), or not been properly published (such as the four long inscriptions at the Ka'be-i Zardusht). In addition, about twenty inscriptions were studied of whose existence nothing had been heard of before; these are mostly rather short tomb inscriptions from the end of the Sassanian period, but they also include a hitherto overlooked Greek inscription of Shapur I. at Naqsh-i-Rustam.

I hope it will be possible, to publish, as result of this work, a collection of all the Pahlavi, Parthian, and Greek inscriptions of Fârs within not too long a period. That a fresh collection and edition of this material is urgently wanted, cannot seriously be doubted. However, during these last few months, I have often heard it suggested that a

# THE PAHLAVI INSCRIPTIONS

by Prof. W. B. HENNING

---

When I was invited to deliver a lecture before this learned Society, I wrote out a speech in English, because I was sure that my Persian is not good enough for your ears. The President, Professor Pûr-i Dâûd, later suggested that a long talk in English on an involved and specialized subject might prove a little difficult to listen to in comfort, and so we set about to persuade our learned friend Dr. Mo'in not only to translate it into Persian, but to read it himself as well. I am deeply grateful to Dr. Mo'in for allowing himself to be persuaded to undertake so tiresome a task.

Accordingly, as Dr. Mo'in is going to say what I originally had intended to say, there is really nothing left for me to speak about. The suggestion that I should say the same things all over again in English, or at least a summary of them, does not appeal to me; for such a repetition would be intolerably boring. Instead, I will say a few words on the reasons why I came to Iran to study the Pahlavi inscriptions.

As most of you will know, the Iranian Minister of Education kindly invited me to come here for this purpose last year. Although personal circumstances made it difficult for me to leave London, and although the interruption of my work there caused some little inconvenience, I did not hesitate at all to accept this invitation. For not only was the prospect pleasant that, at long last, I should have the opportunity to see the country that has been the object of my studies ever since I first entered the University; but particularly I realized that the Pahlavi inscriptions, which rank among the most important monuments of the Iranian past, stood in urgent need of proper investigation.